



نام داستان : مادر فراموش شده

ژانر : احساسی - اجتماعی - پند آموز

www.lovekade.com



مادرش آلازمر داشت...

بهش گفت مادر یه بیماری داری...

باید بخاطر همین ببریمت آسایشگاه سالمندان...

مادر گفت : چه بیماری ؟

گفت : آلازمر...

یعنی همه چیو فراموش میکنی...

مادر گفت : مثل اینکه خودتم همین بیماری رو داری...

گفت : چطور ؟

مادر گفت : انگار یادت رفته با چه زحمتی بزرگت کردم...

چقدر سختی کشیدم تا بزرگ بشی...

کمر خم کردم تا قد راست کنی...

پسر رفت توی فکر...

برگشت به مادرش گفت : مادر منو ببخش...

مادر گفت : برای چی ؟

گفت : به خاطر کاری که میخواستم بکنم....

مادر گفت : من که چیزی یادم نمیاد !

پایان.